

براهین اثبات وجود ماده اولی نزد ابن سینا؛ یک بررسی انتقادی

حمیده مختاری^۱

چکیده: ابن سینا دو برهان «فصل و وصل» و «قوه و فعل» را بر اثبات وجود ماده اولی اقامه کرده است؛ در این مقاله نشان داده‌ایم که بر هر دو برهان اشکال‌های وارد است. ادعای برهان فصل و وصل آن است که تغییر فصل و وصل ممکن نیست، مگر اینکه مؤلفه هیولا که حامل فصل و وصل است، موجود باشد. این مؤلفه، جزء مشترک و تأمین‌کننده عامل این هماتی در طول دگرگونی و تغییر است. در این مقاله طی استدلالی نشان می‌دهیم که این برهان از عهده ادعایش، یعنی اثبات وجود هیولا و نیز حل مسأله تغییر فصل و وصل بر نمی‌آید. دیگر برهان اثبات ماده اولی، برهان قوه و فعل است؛ در این مقاله نشان داده‌ایم که بر اساس برهان قوه و فعل نیز امکان اثبات ماده اولی مشائین وجود ندارد. ادعای برهان آن است که از اثبات ویژگی بالقوه بودن، به اثبات وجود جوهر ماده اولی می‌رسد؛ این اثبات، خود گامی است در جهت رسیدن به نظریه مختار ابن سینا در باب حقیقت اشیاء مادی که «ماده-صورت‌گرایی» نامیده می‌شود، اما الف) انصاف ویژگی بالقوگی را می‌توان در چارچوب نظریه رقیب ماده-صورت‌گرایی، یعنی نظریه «سته‌ای» نیز تبیین کرد، بدون اینکه به سراغ ماده-صورت‌گرایی رفت، هر چند برهان قوه و فعل، حتی در چارچوب این نظریه نیز دچار مشکل است؛ همچنین، برهان قوه و فعل، حتی در چارچوب دیگر نظریه رقیب یعنی نظریه «زیرنهاد» نیز کارآمد نخواهد بود. حاصل آن که، هر دو برهان نمی‌توانند ماده اولی مدنظر ابن سینا را اثبات کنند.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۲/۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۶/۱

واژگان کلیدی:

ابن سینا، ماده اولی، برهان، قوه و فعل، فصل و وصل

DOI: 10.30470/phm.2022.549255.2186

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام دانشگاه علامه طباطبائی. Mokhtari114@gmail.com

مجدد، تفسیر و تحلیل دارد.

مقدمه

این سینا از جمله قائلین نظریه ماده-صورت‌گرایی است. ایده مرکزی ماده-صورت‌گرایی در نزد ابن سینا آن است که جوهر جسم از دو جوهر ماده و جوهر صورت ترکیب شده است. به تعبیر شیخ‌الرئیس، جسم، جوهری است مرکب از دو جوهر هیولا و صورت جسمیه. صورتی که واقعیتی جز اتصال (پیوستگی) ندارد و تا بی‌نهایت قابل انقسام است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۲۵ و ۶۱-۶۱ و ۶۷). هیولا (ماده اولی) قوه محض است که در ترکیب با صورت جسمیه (اتصال جوهری)، جسم مطلق را تشکیل می‌دهند و آن‌گاه با حلول صورت نوعیه، اجسام محسوس در انواع مختلف به فعلیت و تحقق خارجی می‌رسند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ب: ۳۵-۳۴).
بر این اساس، پرواضح است، یکی از ارکان ماده-صورت‌گرایی ابن سینا، مسئله ماده است. در نظام فلسفی ابن سینا دو نوع ماده اولی و ثانی وجود دارد (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۸۹). ابن سینا بر

«ماده-صورت‌گرایی»^۱ F^{۱۰} نظریه‌ای است که طبق آن، ساختار اجسام مادی بر اساس ماده و صورت تبیین می‌شود. بر این اساس در ذیل این نظریه به مسائلی پرداخته می‌شود، از جمله: ماده و صورت چه چیزی هستند؟ چگونه با هم ترکیب می‌شوند؟ وحدت ماده و صورت چگونه حاصل می‌شود؟ آیا روابط علی میان ماده و صورت و جسم مرکب وجود دارد؟ ساختار اجسام چگونه بر اساس آن‌ها مورد تحلیل قرار می‌گیرند؟ و ...
ماده-صورت‌گرایی سنتی به این معنا که هر جوهر جسمانی، دارای ماده و صورت است، شجره‌نامه قابل‌توجهی دارد. مرکز متافیزیک ارسطو که بدون آن نمی‌توان سیستم ارسطویی را بنا کرد، تمایز میان قوه و فعل یا ماده و صورت است. هرچند این تئوری با ارسطو آغاز شد و در متافیزیک فیلسوفان مختلف ادامه یافت، اما هنوز جنبه‌هایی از آن نیاز به خوانش

به‌عنوان جزء مقوم جوهری جسم نمی‌پذیرند، اما آن را انکار نیز نمی‌کنند. به‌طور مثال، علامه مطهری جزئیت ماده (اولی) را به نحو ابهام می‌پذیرد. از نظر مطهری ماده صرفاً محل صورت است (مطهری، ۱۳۷۱: ۴۱۳ و ۷۵۱). مصباح یزدی نیز هیولا را امر انتزاعی تلقی می‌کنند، نه جزء جوهری و مقوم جسم. از نظر او، جسم، جوهری بسیطی است که محل پذیرش صورت است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۰۰-۹۹). علامه حسن‌زاده آملی هم، جسم مرکب را اجتماع ذرات در اثر نیروی جاذبه می‌داند. نزد او هیولا عرض است و ایشان جسم به اعتبار پذیرش صور نوعیه را هیولا می‌دانند (حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۴۰ و ۱۷۸). فیاضی نیز هیولا را مفهومی تناقض‌آمیز می‌داند. او هیولا و صورت جسمیه را نمی‌پذیرد. به عقیدهٔ فیاضی، جسم، جوهری است که انواعی دارد و صورت نوعیه به عین آن‌ها موجود است (نبویان، ۱۳۹۶: ۵۰۴ - ۵۰۵) شایسته عنایت است، این متأخرین علی‌رغم انتقاداتی که عمدتاً با تمرکز

اثبات وجود مادهٔ اولی به‌عنوان جزء مقوم اجسام مادی، دو برهان «قوه و فعل» و «فصل و وصل» را اقامه می‌کند. نکته آن است که مادهٔ اولی و براهین اثبات وجود آن در میان فیلسوفان اسلامی همواره محل نقد و بررسی بوده است تا آنجا که این‌گونه به نظر می‌رسد در فضای فلسفهٔ اسلامی، عمدهٔ اختلاف آراء در خصوص تبیین ماهیت اجسام مادی بر سر مسألهٔ مادهٔ اولی و اثبات وجود آن است. برای نمونه، سهروردی برخلاف ابن‌سینا، مادهٔ اولی را امری اعتباری می‌داند (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۶۶). او جسم را جوهری بسیط می‌داند که از مادهٔ اولی و صورت ترکیب نشده است (سهروردی، ۱۳۷۵: ۷۵). قطب‌الدین شیرازی نیز نظر سهروردی را پذیرفته است (شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۰۲). خواجه - نصیر هم جسم را مرکب از مادهٔ اولی و صورت نمی‌داند و آن را بسیط می‌داند (حلی، ۱۴۱۷: ۲۲۹). بررسی نظر فیلسوفان معاصر اسلامی نیز نشان می‌دهد، تقریباً هیچ‌کدام ماده (اولی) را

مختلف نزد آنان در جهت تبیین حاق واقع اجسام محسوس، ماده نقش به‌سزایی دارد. چنین به نظر می‌رسد، نتیجه عدم انکار ماده آن است که، ارائه هرگونه تبیینی از جسم، آن نظریه را همچنان در ذیل نظریه ماده- صورت‌گرایی قرار می‌دهد، منتها با قرائتی متفاوت از نظریه ابن‌سینا. پس شاید این نتیجه زود هنگام پذیرفتنی باشد که در حوزه فلسفه اسلامی یک الگوی واحد و فصل الخطاب از ماده- صورت‌گرایی وجود ندارد و شاهد قرائت‌ها و نسخه‌های متعددی از این نظریه هستیم که ضمن نقد اسلاف خود، هیچ‌گاه از چارچوب‌های کلی حاکم بر این نظریه خارج نشدند.

بر اساس آنچه گذشت، مسأله این مقاله، همان محل مناقشه‌ای است که ذکر آن در بالا گفته شد، یعنی محور این مقاله را نقد و بررسی براهین اثبات وجود ماده اولی نزد ابن‌سینا قرار داده‌ایم. این نقد و بررسی از زوایای جدید و با بهره‌گیری از نظرات فیلسوفان تحلیلی است. به نظر می‌رسد، می‌توان،

بر اشکالات وارد بر وجود ماده اولی است، همچنان قول ابن‌سینا را مبنای عمل خود قرار می‌دهند و از چارچوب این نظریه خارج نشدند، هرچند نسخه‌ها و تقریرات مختلفی از نظریه ماده- صورت‌گرایی ارائه کردند. لازم به توضیح است، هنگامی که نظریه ماده- صورت‌گرایانه سینوی در معرض انتقاد قرار گرفت، کم‌کم عدم امکان وجود یک نسخه واحد از این نظریه، خود را نشان داد و البته این موضوعی نگران‌کننده نیست، زیرا آنچه اهمیت دارد، این است که یک نظریه در چارچوب کلی ماده-صورت‌گرایی قرار بگیرد، هرچند قرائت‌های مختلفی از آن باشد که به‌نوعی سعی در رفع مشکلی دارند. در واقع هرچند آنان وجود جزء مادی (اولی) را به‌عنوان جزء مقوم جوهری نمی‌پذیرند، اما این بدان معنا نیست که ماده را به‌طور کلی منکر شوند، بلکه بحث بر سر انکار جزء جوهری مستقلی به‌نام ماده (اولی) است. آنچه نباید از آن غفلت ورزید، این است که در سیر تکاملی نظرات

تحلیلی معاصر باشد، تقریباً یافت نمی‌شود. تاکنون مقالات متعددی در خصوص نقد و بررسی براهین اثبات مادهٔ اولی نوشته شده است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: چالش نقضی برهان قوه و فعل (۱۳۹۸)، محمد مهدی کمالی؛ نقد و بررسی ادلهٔ اثبات مادهٔ اولی (۱۳۷۹)، علی ارشد ریاحی؛ نقد روش‌شناسی ادلهٔ اثبات مادهٔ اولی (۱۳۸۵)، عباس ذهبی؛ هیولی فلسفی در چالش منطقی (۱۳۹۵)، غلامرضا فیاضی و احمد حیدرپور؛ بررسی انسجام برهان فصل و فصل در نظام حکمت مشاء (۱۳۹۸)، بهزاد پروازمنش و حسین غفاری؛ برهان قوه و فعل از منظر فلسفهٔ مشاء (۱۳۹۹)، بهزاد پروازمنش و حسین غفاری؛ بررسی ارزش و کارایی برهان قوه و فعل در اثبات هیولای اولی (۱۳۹۲)، خدیجه هاشمی؛ بررسی تناقضات درونی و نوآوری‌های ملاصدرا در مورد هیولای اولی (۱۳۹۶)، محمود هدایت‌افزا؛ بررسی مادهٔ اولی از منظر فلسفهٔ اولای ارسطو (۱۳۹۳)، احمد عسگری؛ سیر تطورات

با اتخاذ رویکرد تحلیلی به نظریهٔ متافیزیکی ابن سینا، از جنبه‌ای نوین، کارآمدی این الگوی مشائی را مورد بررسی قرار داد. آنچه بر ضرورت رویکرد موجود در مقاله صحه می‌گذارد، تلاش برای ارائهٔ تفسیری معاصر از این بخش فلسفهٔ ابن سیناست. تفسیری که فارغ از تفاسیر شارحان سنتی و انتقادات ناقدان سنتی است. این تفسیر جدید، یعنی مواجههٔ ماده- صورت‌گرایی ابن سینا با بهره‌گیری از نظریات جدید فلسفهٔ تحلیلی به یک ضرورت معاصر غیرقابل انکار می‌ماند. همان‌طور که ذکر شد، بر این اساس مسألهٔ اصلی مقاله آن است که دریابیم، چنانچه از زوایهٔ تحلیلی، یکی از ارکان نظریهٔ ابن سینا یعنی مادهٔ اولی مورد بررسی قرار بگیرد، چه سرنوشتی خواهد داشت؟ آیا ابن سینا توانسته براهین رضایت‌بخشی از اثبات مادهٔ اولی ارائه دهد؟

در غالب آثار موجود در این موضوع، رویکردی که محصول آن خوانش و تفسیر مبتنی بر متافیزیک

به نظر ابن سینا هرگاه چیزی نسبت به چیز دیگر بالقوه باشد، ماده آن خواهد بود: «والذی عنه بالقوه هو مادته» (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۷). این تصریح، امر بالقوه را بی واسطه به ماده پیوند می دهد. امر بالقوه ماده است که یا:

الف) بالقوه محض است که ماده اولی و هیولا نامیده می شود و دو برهان «قوه و فعل» و «فصل و وصل» بر اثبات وجود آن اقامه شده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۶-۶۸)؛

ب) بالقوه محض نیست، بلکه در نسبت با چیزی بالقوه است که ماده ثانی نامیده می شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۷ و ۸۹).

پس در نظام فلسفی ابن سینا دو نوع ماده اولی و ثانی وجود دارد. به باور لاهیجی، اعتقاد به ماده اولی در فلسفه اسلامی، از فارابی و ابن سینا و خواجه نصیر شروع شد (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۷۲). ماده اولی در ادبیات فلسفی ابن سینا دارای ویژگی هایی است؛ در مقاله دوم الهیات شفاء در ضمن اثبات این موضوع که هیولا بدون صورت

اصطلاح هیولای اولی در آثار اندیشمندان مسلمان (۱۳۹۶)، محمود هدایت افزا و محمدجواد رضائی؛ چالش های دو مفهوم ماده و قوه ارسطویی با توجه به مباحث فیلسوفان مسلمان (۱۳۹۹)، حجت عسگری و همکاران؛ ماده طبیعی در حکمت سینی (۱۳۹۳)، غلامحسین رحیمی؛ چیستی و هستی ماده (۱۳۹۲)، زهرا ترابیان و عباس جوارشکیان؛ تفسیری از ماده اولی و بررسی آن در علم طبیعت ارسطو (۱۳۹۰)، حمیدرضا محبوبی آرانی. اما مقالات فوق همگی از منظری متفاوت از مقاله حاضر به نقد و بررسی ادله اثبات ماده اولی پرداخته اند و در هیچ یک از مقالات نام برده شده، نقد و بررسی براهین اثبات وجود هیولا با توجه به دیدگاه های جدید تحلیلی صورت نگرفته است.

پیش از آغاز بررسی براهین ابن سینا لازم است به قدر ضرورت و کفایت در خصوص ماده نزد ابن سینا، توضیحات مختصری بیان شود.

۱. ماده در نزد ابن سینا

ندارد، ولی هیولا چنین نیست. عدم، لامکان است و امکان شدن را نیز ندارد و باز هم هیولا چنین نیست. هیولا یک امکان دارد و آن هم امکان شدن است. پس در عالم، واقعیتی به نام هیولا وجود دارد که تنها تعینی که دارد این است که می‌تواند تعینی داشته باشد؛ تفاوت دیگر مادهٔ اولی و عدم این است که ماده در یک معنا جوهر است، در حالی که عدم در هیچ معنایی جوهر نیست. جوهر بودن هیولا نیز معبری است برای نشان دادن اینکه امری وجودی است. به هر حال ملاحظهٔ این تفاوت‌ها میان عدم و امر نامتعین، یعنی هیولا سبب می‌شود که در ردیف موجودات عالم قرار گیرد (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۵۷).

اما در فلسفهٔ ابن سینا، غیر از مادهٔ اولی، سایر مراتب ماده، یعنی مادهٔ ثانی، هر چند امور وجودی هستند، اما مادهٔ حقیقی نیستند و نسبی‌اند؛ یعنی نسبت به اموری که از آن‌ها ساخته شده‌اند، ماده هستند و در واقع خودشان ترکیبی از ماده و صورت هستند. هیولا و صورت

جسمیه، وجود بالفعل و خارجی ندارد، یک سری صفات سلبی برای هیولا اثبات می‌شود؛ از آن جمله: بی‌مقدار بودن هیولا، بی‌حیز بودن و انقسام‌ناپذیری آن. به نظر ابن سینا، هیولا بسیط است؛ مادهٔ اولی، قوهٔ محض است و تعینی جز عدم تعین ندارد. همچنین هیولا واحد بالعدد است. به عقیده ابن سینا در هیولا، فعلیت و قوه، عین هم هستند. جوهر بودن هیولا با مستعد بودن آن متفاوت نیست. فعلیت هیولا به این است که که قوهٔ محض است. این نکته نشان می‌دهد اثبات دو حیثیت قوه و فعل به صورت جداگانه در هیولا لازم نیست (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۸-۶۷).

اما نزد او مادهٔ اولی، امر وجودی نیز هست. در تأیید این فقره، ابن سینا در

الحدود این گونه می‌گوید: «الهیولی المطلقه هی جوهر وجوده بالفعل» (ابن سینا، ۱۹۸۹: ۲۴۵). قوهٔ محض صرفاً نفی فعلیت نیست، عدم تعین مادهٔ اولی با عدم متمایز است. از تفاوت‌های هیولا به عنوان قوهٔ محض نامتعین با عدم، این است که عدم، فعلیت قوه‌بودن هم

انضمامی و اتحادی، خود را بیشتر نمایان می‌سازد. در حقیقت مجزا بودن جوهر ماده به‌عنوان یک امر وجودی خارجی و مغایرت آن با جوهر جسم و جوهر صورت، امکان پذیرش ایده ترکیب انضمامی را برای ابن‌سینا فراهم می‌آورد. در غیر این حالت، اگر موجود واحدی که همان صورت است به عینه همان ماده باشد، بدان معناست که هر دو به یک وجود بالفعل موجود هستند و با نظریه ترکیب انضمامی ابن‌سینا سازگاری ندارد و به‌نوعی پذیرش ترکیب اتحادی^۱ است نه ترکیب انضمامی. یعنی اجسام در خارج از اجزاء ماده و صورت که بالفعل مغایر و متکثرند ترکیب شده‌اند. در تأیید نکته اخیر و به تصریح ابن‌سینا، ترکیب ماده و صورت انضمامی است: «فصوره

جسمیه، خودشان ماده ثانی هستند برای صورت نوعیه. پس ماده ثانی نسبت به چیز خاصی ماده است، نه در نسبت با هر چیزی. مثلاً چوب درخت، فی‌نفسه ماده نیست و شیئی است که از ماده و صورت تشکیل شده است، اما از این جهت که از آن، میز به وجود می‌آید، ماده (ثانی) است، به علاوه چون ماده ثانی، همواره در نسبت با چیزی ماده است، اقتضای مشخصی دارد و نه هر اقتضایی. مثلاً چوب درخت، نسبت به میز ماده است و ماده شیء دیگری نیست (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف: ۸۹).

نکته مهم آن است که، این موضوع که ماده نزد ابن‌سینا یک امر خارجی، مجزا و دارای احکام مختص خود است از نکات افتراق اساسی فلسفه سینوی است که در بحث ترکیب

۱. اعتباری دیگر صورت می‌داند. پس تعدد و ترکیب ذهنی است نه خارجی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۵: ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۴-۲۹۵) از نظر او، اقتضای ترکیب اتحادی این نیست که ماده و صورت هر دو موجود باشند، بلکه این است که هر دو به وجود واحد موجود باشند (همان: ۲۳۶)

۱. صدرالمآلهین منکر ایده ترکیب انضمامی ماده و صورت است. به نظر او ماده و صورت در خارج، دو جوهر نیستند به طوری که در آن‌ها ترکیبی رخ دهد و با آن ترکیب، جوهر سومی حاصل شود که هر یک از ماده و صورت جزء آن است. بر همین اساس هر جسمی بسیط است و اجزائی ندارد، این ذهن ماست که اجسام بسیط را به اعتباری ماده و به

آن جمله، وحدت و ترکیب ماده و صورت است. این بیان به وضوح یعنی آنکه ماده، صورت و جسم، هر یک اموری وجود و خارجی و مجزا از دیگری هستند و بنابراین احکامی جداگانه دارند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۲۳۸).

همچنین به نظر شیخ‌الرئیس «لیس هاهنا حقیقهٔ للهیولی تکنون بها بالفعل، و حقیقهٔ أخرى بالقوه، إلا أن یطراً علیه حقیقهٔ من خارج، فیصیر بذلك بالفعل و تکنون، فی نفسها و اعتبار وجود ذاتها، بالقوه. و هذه الحقیقهٔ هی الصورة» (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۸). بر این اساس، ماده گرچه ذاتاً بالفعل نیست اما به سبب ترکیب با صورت که واقعیتهای مغایر با ماده و فعلیت محض است، حقیقتاً بالفعل می‌شود. یعنی ماده در ضمن ترکیب با صورت یافت‌شدنی و بالفعل است. پس هر چند ماده به تنهایی بالفعل نیست و فقط در ضمن جسم و در حین ترکیب با صورت، بالفعل می‌شود با این حال در حین ترکیب، واقعیتهای مغایر متکثر و خارجی است.

الجسم تقارن شیئاً آخر غیراً له فی انه صوره، فیکون الجسم جوهرأ مرکبأ من شی عنه له القوه و من شی عنه له الفعل، فالذی له به الفعل هو صورته والذی عنه بالقوه و مادته و هو الهیولی» (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۷). در ترکیب انضمامی، هر یک از اجزاء مرکب در خارج، موجودی متمایز از دیگری هستند و کثرت درون جسم بالفعل است و این کثرت خارجی است. چون اجزاء ترکیب انضمامی، در خارج دارای تمایز وجودی هستند، این ترکیب، خارجی خواهد بود نه ترکیب ذهنی و اعتباری. بر همین مبنا جسم مرکب از دو حیثیت واقعی خارجی و متمایز ماده و صورت است. به‌عنوان شاهدهی دیگر بر خارجی، مجزا بودن و مغایرت ماده و صورت و جسم از یکدیگر، ابن سینا در مقالهٔ پنجم الهیات شفاء به چند نوع وحدت که در نتیجهٔ ترکیب حاصل می‌شود، اشاره می‌کند؛ در این نوع از وحدت‌ها هیچ کدام از اجزاء، عین جزء دیگر نیست، به‌علاوه اینکه مجموع آن‌ها بر اجزایشان قابل حمل نیست. از

این مقاله است. در ادامه در دو بخش مجزا پس از بیان مختصری از این دو برهان، از منظری جدید به نقد و تحلیل هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.^۱

۲. برهان فصل و وصل

خطوط برهان فصل و وصل^۲ چنین است:

۱. هر جسمی به واسطهٔ جسم بودنش، قابلیت انقسام دارد. قبل از بروز انقسام در جسم، جسم پیوسته است. پس اتصال و انفصال، دو صفت هستند که به جسم نسبت داده می‌شود. مراد از اتصال، اتصال جوهری و عرضی است.
۲. اتصال و انفصال تقابل دارند و

بر اساس آنچه گذشت، فعلیت ماده (اولی) مرهون ترکیب آن با صورت (جسمیه) که فعلیت محض است، می‌باشد؛ اما این نحوهٔ فعلیت یافتن سبب نمی‌شود موجودی خارجی، مغایر و متمایز از صورت و جسم نباشد. جسم خارجی مرکب از دو جزء بالفعل متشخص متکثر خارجی به نام ماده و صورت است که هر دوی آن‌ها متمایز از یکدیگر و متمایز از جوهر جسم هستند.

اکنون همان‌طور که پیشتر بیان شد، شیخ‌الرئیس دو برهان بر اثبات وجود خارجی مادهٔ اولی اقامه می‌کند که بررسی و تحلیل این دو برهان محور

ذات خود مقداری ندارند و در نتیجه مجموع آن دو اقتضای مقدار خاصی را ندارد به این مطلب منتقل می‌شود که جسم واحد می‌تواند پذیرای مقادیر مختلف باشد؛ یعنی می‌تواند مقادیر بزرگ‌تر (تخلخل) یا کمتر (تکائف) را بپذیرد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف: ۷۷).

۲. این برهان نزد سایر فیلسوفان نیز از اهمیت برخوردار است به‌طور مثال مراجعه کنید به؛ خواجه‌نصیر، ۱۳۷۵، ج ۲، ۴۵؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۵: ۷۹-۷۷؛ سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۵۸-۱۴۵.

۱. برخی معتقدند برهان مشابه دیگری با برهان فصل و وصل در اثبات هیولی وجود دارد: برهان «تخلخل و تکائف»؛ در تخلخل و تکائف جسم به دلیل تغییر صورت، جسم، بزرگ و کوچک می‌شود؛ حال باید امر مشترکی وجود داشته باشد که بر مبنای آن، این-همانی جسم حفظ شود. آن امر مشترک هیولا است. اما ابن‌سینا معتقد است که تخلخل و تکائف از فروع بحث هیولا است، چراکه پذیرش تخلخل و تکائف و هیولا لازم و ملزوم هم هستند. در راستای همین رویکرد، ابن‌سینا در ضمن بحث عدم جدایی ماده از صورت با اشاره به اینکه هیولا و صورت جسمیه در

۵۷؛ ۱۳۷۹: ۵۰۱-۴۹۹)

برهان فصل و وصل، اولاً، وجود ماده اولی را به اثبات می‌رساند، در ثانی آن را عامل این‌همانی و موضوع ثابت و جزء مشترک در تغییر می‌داند. اکنون پرسش این است، آیا ماده و هیولای این برهان می‌تواند شرایط حفظ این‌همانی و موضوع ثابت تغییر را برآورده کند؟ و مهم‌تر آنکه آیا این برهان از اثبات وجود هیولای برمی‌آید؟

۲-۱. تحلیل و بررسی برهان فصل و وصل

پیش از نقد و بررسی برهان، لازم به توضیح است، این برهان به نوعی بر اساس پذیرش سه‌بعدگرایی است. ادعای «سه‌بعدگرایی»^۲ یا «دوام‌گرایی»^۳ این است که استمرار یک شیء جزئی انضمامی در طول زمان به این معناست که آن شیء جزئی کاملاً و تماماً در زمان‌های مختلف وجود داشته باشد. در

باهم جمع نمی‌شوند. همچنین در صورت بروز اتصال مجدد، ظرف اتصال نمی‌تواند خود، عین اتصال باشد. یعنی صورت جسمیه و اتصال عرضی نمی‌تواند محل بروز اتصال مجدد باشد. ۳. پس امر دیگری لازم است که قابل آن‌ها باشد. یعنی باید چیزی غیر از صورت جسمیه (اتصال جوهری) و اتصال عرضی^۱ که عین اتصال هستند، وجود داشته باشد که بتوان اتصال و انفصال را به آن نسبت داد و آن چیز پذیرای اتصال و انفصال باشد و خود نیز عین ذات اتصال و انفصال نباشد. ۴. چیزی که دو امر متقابل را به تناوب می‌پذیرد، هیولاست. پس صورت جسمیه، تمام حقیقت جسم و بیرون از حقیقت جسم نیست، بلکه جزئی از حقیقت جسم است. جسم، جزء دیگری دارد به نام هیولای که متعاقباً پذیرای اتصال و انفصال است. (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۸-۶۶؛ ۱۳۷۵:

اتصالی باشد همان‌جا نیز وحدت شخصی وجود دارد (مطهری، ۱۳۷۱: ۵۴۵-۵۴۴).

2. Three dimensionlism.
3. Endutantism.

۱. وحدت اتصالی با وحدت شخصی مساوق است. یعنی هر متصل جوهری شخص واحد است نه اشخاص متعدد، به عبارت دیگر هر جا وحدت

همان سبب موجود در زمان t_2 است که قرمز است، یعنی خود شیء تماماً باقی است و صرفاً صفتش تغییر کرده است. اما طبق دیدگاه چهاربعدگرایی، سبب دارای اجزاء زمانی مختلف است؛ جزء زمانی ای که در t_1 وجود دارد، سبز است و جزء زمانی ای که در t_2 وجود دارد، قرمز است و این‌ها صرفاً دو جزء زمانی متمایز از یکدیگر هستند. بنابراین، به معنای واقعی کلمه، شیء واحدی نداریم که در یک زمان سبز و در زمان دیگر قرمز باشد، بلکه سبب واحد که مثلاً از زمان t_1 تا t_2 موجود است، در زمان t_1 جزئی دارد که سبز است و در زمان t_2 دارای جزئی است که قرمز است و هیچ‌یک از اجزاء سبز و قرمز موجود در t_1 و t_2 تمام سبب نیستند^۳ (Loux, 2006: 230).

مقابل ادعای «چهاربعدگرایی»^۱ یا «استمرارگرایی»^۲ آن است که یک جزئی عددی واحد نمی‌تواند در طول زمان‌های مختلف کاملاً وجود داشته باشد. طبق این دیدگاه، هر شیء جزئی انضمامی از اجزاء زمانی مختلف تشکیل شده است، اجزائی که هر یک در زمان خاص خود وجود دارند و برای اینکه یک شیء جزئی از یک زمان تا زمان دیگر استمرار یابد، باید اجزاء زمانی مختلفی داشته باشد که در آن زمان‌های مختلف وجود دارد. در واقع، سه‌بعدی‌گرایی و چهاربعدی‌گرایی، دو تصویر متفاوت از تغییر را ارائه می‌دهند. طبق سه‌بعدگرایی، مثلاً سببی را که در زمان t_1 سبز و در زمان t_2 قرمز است، در نظر بگیرید. سبب موجود در زمان t_1 که سبز است، دقیقاً

(ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 2, pp. 311-330.

3) van Inwagen, P. (1990), "Four-Dimensional Objects", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 4, pp. 116-124.

4) Sider, T. (1997), "Four-Dimensionalism", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 4, pp. 162-189

1. Four dimensionalism.

2. Perdurantism.

۳. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

1) Sider, T. (2003), "Against Presentism", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 2, pp. 275-310.

2) Crisp, T. (2007), "Presentism and the Grounding Objection", in Rea

وصل، وحدت اتصالی با وحدت شخصی مساوق است. یعنی هر متصل جوهری شخص واحد است نه اشخاص متعدد.

استدلال به شکل برهان خلف است. ابتدا فرض می‌کنیم هیولی وجود ندارد: فرض می‌کنیم در زمان t_1 ظرف آبی داریم. حال چون آب این ظرف اتصال دارد، مطابق P درون ظرف، فرد واحدی از آب وجود دارد (نه چند شیء). آن شیء واحد را «الف» می‌نامیم. حال در زمان t_2 آب آن ظرف را درون دو ظرف دیگر می‌ریزیم. شیء درون آن دو ظرف را نیز «ب» و «ج» می‌نامیم. واضح است که «ب» غیر از «ج» است یعنی $b \neq c$ (از جمله به این دلیل که در زمان واحد در دو مکان هستند).

اکنون، نسبت «الف» از یک سو، با «ب» و از سوی دیگر با «ج» چیست؟

به نظر می‌رسد باید گفت الف \neq ب و الف \neq ج.

یک دلیل برای این مدعا این است که اگر «الف» یا «ب» این همان باشد، به همان ملاک، «الف» با «ج» نیز باید

(249). بر این اساس، این گونه به نظر می‌رسد که تغییر اتصال و انفصالی که در برهان فصل و وصل مدنظر است بر مبنای سه بعد گرایی است؛ یعنی هنگامی یک شیء به دو شیء منفصل می‌شود، حامیان این برهان، دو شیء موجود پس از انفصال را دو جزء از شیء اولیه نمی‌دانند، بلکه آن‌ها را دو شیء متمایز از شیء اولیه می‌دانند که البته از شیء اولیه حاصل شده‌اند و شیء اولیه و دو شیء بعدی، یک جزء مشترک به نام هیولی دارند. پس صرفاً حامیان سه بعد گرایی می‌توانند بگویند در جریان تغییر صفت اتصال، یک شیء تبدیل به دو شیء است و نه حامیان چهار بعد گرایی؛ زیرا در چهار بعد گرایی، اتصال در طول زمان حفظ می‌شود و صرفاً تغییر در اجزاء شیء واحد رخ می‌دهد.

پس از توضیحات فوق، زمان آن است که به بررسی برهان فصل و وصل پردازیم. این بررسی را در قالب یک استدلال پیش خواهیم برد.

پیش فرض P: در برهان فصل و

است و دو فرد کاملاً جدید آب پدید آمده است. ولی این نتیجه صحیح نیست؛ زیرا به نظر می‌رسد، آب موجود در t_2 نسبتی با آب موجود در t_1 دارد. به دیگر سخن، شهوداً فرق می‌نهم بین حالتی که آب یک ظرف را در دو ظرف می‌ریزیم و حالتی که آب «الف» کلاً نابود شده و دو آب دیگر پدید می‌آورد، اما بدون فرض هیولی، این فرق قابل تبیین نیست.

راه حل این است که از فرض خلف دست برداریم و این همانی مورد نظر به واسطه مؤلفه هیولی تأمین می‌شود و آن، امر واحد بالعددی است که میان «الف» از یک سو و «ب» و «ج» از سوی دیگر مشترک است. به این صورت فرق میان حالت تقسیم آب و حالت «اعدام یک فرد آب و ایجاد دو فرد آب» قابل توضیح خواهد بود، اما ابهامات زیادی درباره این استدلال وجود دارد.

مطابق این استدلال، باید گفت در ظرف نخست در زمان t_1 ، به جز «الف» شیء دیگری هم داریم، که آن هیولایی

این همان باشد. اما در این صورت نتیجه این خواهد شد که «ب» با «ج» این همان است، اما دیدیم که $b \neq c$.

تا اینجا نتیجه آن است که «الف» نه با «ب» این همان است و نه با «ج» این همان است.

حال آیا می‌توان گفت که «الف» با جمع «ب» و «ج» این همان است؟

پاسخ منفی است، چون اگر فرض کنیم «الف» همان جمع «ب» و «ج» است، آنگاه باید گفت که «ب» و «ج» در زمان t_1 نیز وجود داشته‌اند و آن‌ها در زمان t_1 با ترکیب «الف» را تشکیل داده‌اند؛ یعنی «الف» از دو جزء بالفعل تشکیل شده است: «ب» و «ج». اما این خلاف P است. پس تا اینجا نتیجه این است که در t_1 «الف» موجود بوده است، ولی نه با «ب» این همان است، نه با «ج» و نه با جمع «ب» و «ج».

بر این اساس باید گفت «الف» در t_2 وجود ندارد. یعنی در t_2 معدوم شده است و از آن سوی، «ب» و «ج» در t_1 موجود نبوده‌اند و در t_2 موجود شده‌اند؛ یعنی یک فرد آب، کاملاً نابود شده

به فرضیهٔ هیولی، گزینهٔ نخست را می‌پذیرند. به زعم آنان، هیولی، یک امر واحد شخصی میان همهٔ موجودات است، اما امر واحد شخصی که نمی‌تواند در زمان واحد در دو مکان باشد.

اکنون ممکن است طرفداران فرضیهٔ هیولی این گونه پاسخ دهند که هیولی از این امر مستثنا است: هیولی می‌تواند در زمان واحد در دو مکان باشد، اما در پاسخ باید گفت:

۱. چنین استثنایی دل‌بخواهانه است، مگر اینکه توضیح داده شود چرا و به چه دلیلی هیولی از این قاعدهٔ کلی که شیء واحد نمی‌تواند در زمان واحد در دو مکان باشد، مستثنا است.

۲. اگر قرار به استثنا باشد، چرا از همان ابتدا نگوئیم افراد آب، استثنا هستند و لذا می‌توانند در زمان واحد در دو مکان باشند؟ در این صورت اقتصاد آنتولوژیک نیز حفظ می‌شود و نیازی نیست مقولهٔ جدیدی به نام هیولی را بپذیریم.

است که «الف» از آن ترکیب یافته است. نام آن شیء را «هالف» (خلاصه «هیولای الف» می‌نامیم). به همین ترتیب، در زمان t_2 به جز «ب» و «ج» هیولای آن‌ها نیز وجود دارند؛ یعنی «هب» و «هج». اما نسبت میان این سه، یعنی «هالف»، «هب» و «هج» چیست؟

در واقع هیولی برای این فرض شده است که به گونه‌ای اشتراک یا این‌همانی میان اشیاء موجود در زمان t_1 و اشیاء موجود در t_2 را فراهم کند. این این‌همانی دقیقاً میان چه اموری برقرار است؟ ظاهراً تنها دو گزینه داریم:

۱. «هالف» هم با «هب» این‌همان است و هم با «هج».

۲. «هالف» با جمع «هب» و «هج» این‌همان است.

اما هر دو گزینه دچار مشکل هستند.

گزینهٔ نخست قابل پذیرش نیست، زیرا لازمهٔ آن، این است که هب = هج باشد؛ اما «هب» و «هج» در زمان واحد در دو مکان هستند. پس نمی‌تواند این‌همان باشند (ظاهراً قائلان

اکنون پرسش آن است، حال که فرض وجود هیولی نمی‌تواند پاسخ مناسبی به مسئله فصل و وصل (تفاوت میان تقسیم آب یک ظرف و اعدام یک فرد آب و ایجاد دو فرد دیگر) بدهد، این مسئله را چگونه می‌توان حل کرد؟

در نگاه اول دو راه حل متصور است:

راه حل نخست انکار P است.

یعنی بگوییم در زمان t_1 «الف» گرچه دارای وحدت اتصالی است، دارای دو جزء متمایز بالفعل است: «ب» و «ج» به این ترتیب، «ب» که در زمان t_2 وجود دارد، این همان است با جزئی از «الف» (که در زمان t_1 وجود دارد)؛ همچنین «ج» که در زمان t_2 وجود دارد، این همان است با جزئی از «الف» (که در زمان t_1 وجود دارد). این گونه می‌توان نشان داد که آب‌های موجود در زمان t_2 از چه جهت با آب‌های موجود در زمان t_1 اشتراک دارند.

این راه حل خود دو نسخه متفاوت دارد:

گزینه دوم هم قابل پذیرش نیست؛ دقیقاً به همان دلیل که نمی‌توان گفت «الف» جمع «ب» و «ج» است. به دیگر سخن، اگر فرض کنیم «هالف» این همان با جمع «هب» و «هج» است، آنگاه باید گفت که «هب» و «هج» در زمان t_1 نیز وجود داشته‌اند و آن‌ها در زمان t_1 با ترکیب «هالف» را تشکیل داده‌اند و این بدان معناست که «هالف» از دو جزء بالفعل تشکیل شده است؛ یعنی «هب» و «هج». اما این خلاف فرض P است. اگر وحدت اتصالی یک فرد آب (یعنی الف) موجب می‌شود برای آن اجزای متکثر بالفعل قائل نشویم، وحدت اتصال یک فرد هیولی (یعنی هالف) نیز همین اقتضا را دارد.

حاصل آنکه، همان مشکلاتی که در مورد نسبت «الف» با «ب» و «ج» مشاهده کردیم، در مورد نسبت «هالف» با «هب» و «هج» هم وجود دارد. پس فرض وجود هیولی به تنهایی نمی‌تواند اشتراک میان اشیاء موجود در زمان t_1 و اشیاء موجود در t_2 را توضیح دهد.

منتقل می‌کنیم، شیء در چهار بعد امتداد می‌یابد؛ در حقیقت آن آب در امتداد زمانی دو شاخه پیدا می‌کند. از آنجا که کل این شیء دارای اتصال مکانی- زمانی است، شیء واحدی است که اجزای متکثر بالفعل ندارد. مطابق تعریف سه‌بعدگرایی می‌توان گفت یک شیء به دو شیء تقسیم شده‌است ولی مطابق تعریف چهاربعدگرایی، چنین بیانی ممکن نیست؛ فقط یک شیء است که در طول زمان اتصال دارد و به دو شاخه در امتداد زمان امتداد پیدا کرده است. اگر التزام به چهاربعدی‌گرایی بتواند مسألهٔ وصل و فصل را توضیح دهد، یک نکته به دست می‌آید؛ ظاهراً حرکت جوهری که ملاصدرا مطرح کرده است بیانی از چهاربعدی‌گرایی است. یعنی چنانچه حرکت جوهری مورد پذیرش قرار گیرد، یکی از انگیزه‌های اصلی برای

۱. «الف» که جمع «ب» و «ج» است و در t_1 وجود دارد، در زمان t_2 نیز وجود دارد؛ چون برای وجود یک جمع، اتصال میان اجزای آن لازم نیست. به این ترتیب، اصولاً «الف» در زمان t_2 ناپدید نمی‌شود. هر سه «الف»، «ب» و «ج» از t_1 تا t_2 وجود دارند.

۲. برای وجود یک جمع، اتصال میان اجزای آن لازم است. لذا «الف» در t_2 دیگر وجود ندارد، اما «ب» و «ج» از t_1 تا t_2 وجود دارند.

راه حل دوم پذیرش چهاربعدی‌گرایی، در عین حفظ P است. تمام آنچه تاکنون گذشت بر مبنای پذیرش سه‌بعدگرایی است. اما در راه حل اخیر می‌توان به سراغ چهاربعدی‌گرایی رفت. به این گونه که بگوییم وحدت اتصالی را (که ملاک وحدت شخصی است) نباید صرفاً در ابعاد سه‌گانه مکانی در نظر گرفت. بلکه لازم است بُعد زمان را نیز در آن لحاظ کنیم و اتصال را در طول زمان بدانیم. وقتی یک ظرف آب را به دو ظرف

این برهان با تکیه بر وجود دو ویژگی بالقوه بودن و بالفعل بودن در شیء، وجود دو گونه جوهر به نام ماده و صورت را اثبات می‌کند. خطوط کلی برهان به قرار زیر است:

۱. هر جسمی از آن جهت که صورت جسمیه و اتصال جوهری دارد، بالفعل است و از آن جهت که استعداد دارد، بالقوه است (مراد از استعداد، هر استعداد و امکانی است اعم از حلول صورت جدید و یا عرض).

۲. این بدان معناست که شیء در باطن دو چیز است، یکی حیثیت فعلیت و دیگری قوه‌ای که به آن نسبت می‌دهیم، البته نه از همان جهتی که فعلیت دارد.

۳. پس صورت و فعلیتی که در اجسام وجود دارد با چیز دیگری مغایر است که هیچ‌گونه فعلیتی ندارد. پس جسم مرکب از دو چیز است.

پذیرش ماده اولی از دست می‌رود.^۱ بر مبنای حرکت جوهری اساساً انفصال و اتصال در معنای مورد نظر برهان فصل و وصل، محلی از اعراب ندارد. بر این مبنا یک ظرف آب وجود ممتد سیالی دارد که در حال حرکت است؛ اگر این ظرف آب به دو ظرف منتقل شود، آن دو ظرف، همان وجود آب اولیه هستند. به عبارت دیگر اصلاً انقسام و انفصالی در خارج رخ نداده و فقط به دلیل حرکت و سیلان، وجود ممتد آب اولیه، دو شاخه شده است و در نتیجه نیازی به وجود هیولی نیست (نبویان، ۱۳۹۶: ۴۶۱-۴۶۲). بسط بیشتر این مطلب خارج از بحث مقاله حاضر و نظریه ابن سینا است.

به هر روی بنا بر استدلالی که ارائه شد، برهان فصل و وصل از عهده ادعایش یعنی اثبات وجود هیولی و نیز حل مسأله تغییر حل و فصل بر نمی‌آید.

۳. برهان قوه و فعل

۱. علامه طباطبایی و استاد مطهری معتقدند وجود خارجی هیولی با پذیرش نظریه حرکت جوهری سازگار نیست. رجوع کنید به علامه طباطبایی،

اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۴: ۳۰۹ و ۱۸۴-

ماده-صورت گرایی از جسم را پذیرفت؟

قطعه‌چوب «الف» دارای ویژگی‌های بسیاری است، دو مورد از آن ویژگی‌ها همان‌هایی است که ذکر شد، یعنی بالفعل چوب بودن و بالقوه خاکستر بودن، اما می‌توان اتصاف «الف» به این دو حیثیت و ویژگی را در چارچوب دو نظریهٔ رقیب ماده-صورت گرایی، یعنی نظریهٔ بسته‌ای و زیرنهاد نیز بررسی کرد، بدون اینکه به سراغ ماده-صورت گرایی برویم. در واقع پرسش این است: اثبات این دو ویژگی چرا باید در چارچوب نظریهٔ ماده و صورت قرار گیرد؟ حال آنکه دیدیم این برهان فقط دو ویژگی از مجموعه ویژگی‌های یک شیء را اثبات می‌کند نه وجود مادهٔ اولی و سپس صورت را و اگر بنا بر این برهان، اثبات حداکثر و صرفاً اتصاف دو ویژگی بالقوه و بالفعل بودن مدنظر است، چرا به سراغ نظرات رقیب نرویم، شاید از آن رهگذر اثبات مطلوب ممکن شود.

۴. چیزی که از ناحیهٔ آن فعلیت به جسم نسبت داده می‌شود که به آن، صورت گفته می‌شود و چیزی که از ناحیهٔ آن قوه به جسم نسبت داده می‌شود و به آن، ماده گفته می‌شود. پس اجسام دارای هیولی هستند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۶۸-۶۷).

۱-۳. تحلیل و بررسی برهان قوه و فعل

به نظر می‌رسد آنچه در فرض تمامیت برهان قوه و فعل اهمیت دارد، تمایز میان دو حیثیت و ویژگی قوه و فعلیت است. یک قطعه‌چوب را در نظر بگیریم که می‌تواند خاکستر شود. این قطعه‌چوب را «الف» می‌نامیم. «الف» بالفعل چوب است و «الف» بالقوه می‌تواند، خاکستر شود، اما از این حداکثر به دست می‌آید که «الف» دو ویژگی متمایز دارد:

۱. ویژگی بالفعل چوب بودن.
 ۲. ویژگی امکان و قوهٔ خاکستر شدن.
- اکنون پرسش محوری آن است که از آنچه گفته شد، چرا باید به وجود هیولی رسید؟ و بر آن اساس تقریر

شیء که عدداً متمایز هستند، در همه صفات، مشترک باشند. به دیگر تعبیر، تمییزناپذیری مستلزم این همانی عددی است (این اصل در حقیقت عکس اصل لایب‌نیتس است). اما چون اصل این همانی تمییزناپذیرها نادرست است، پس نظریه بسته‌ای هم نادرست است. نادرستی تمییزناپذیری منجر به نقدی دیگر به این نظریه می‌شود و آن اینکه ویژگی‌ها نمی‌توانند تنها مقومات شیء باشند، به دلیل آنکه در این صورت امکان تمایز عددی میان اشیایی که ویژگی‌های یکسانی دارند، میسر نیست. (Loux, 2006: 97).

مطابق اشکالی دیگر، بر طبق نظریه بسته‌ای امکان ارائه تبیینی برای تغییر وجود ندارد. اشیاء در حین تغییر باید این همانیشان حفظ شود ولی قائلین به نظریه بسته‌ای باید ملتزم شوند شیئی که

نظریه بسته‌ای F۶۲: مطابق این دیدگاه هیچ زیرنهاد بنیادینی وجود ندارد و اشیاء جزئی متعارف، صرفاً متشکل از مجموعه‌ای از ویژگی‌ها^{F۶۳} هستند. اشیاء دسته‌ای از ویژگی‌ها هستند که رابطه هم‌حضور و هم‌مکانی دارند. ویژگی‌ها مقوم^{F۶۴} شیء هستند و هیچ حامل و دارنده‌ای به مثابه زیرنهاد ندارند. بر این اساس یک شیء انضمامی چیزی جز بسته صفاتش نیست، مدافعان این نظریه ابرذات‌گرا^{F۶۵} یا ذات‌گرای حداکثری هستند^{F۶۶} (Loux, 2006: 182).

بر این نظریه نقدهای متعددی وارد است از جمله اینکه:

مدافعان نظریه بسته‌ها ملزم به پذیرش اصل «این‌همانی تمییزناپذیرها»^{F۶۷} هستند. این اصل بیان می‌دارد که غیرممکن است دو

- Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 4, pp. 44-55.
 2) Cuvvy, J. (1985), "The Bundle Theory of Identity," *Philosophical Studies* 54 (1):125 – 139.
 6. Identity of indiscernible.

1. Bundle theory
2. Property
3. Constituent
4. Ultra-essentialism

۵. برای بحث‌های بیشتر درباره نظریه بسته رجوع کنید به:

- 1) Cuvvy, J. (1985) "The Bundle Theory of Identity,"

مطابق این نظریه با انکار وجود موضوع بنیادین برای صفت، امکان اسناد صفات، وجود ندارد، زیرا به نظر مدافعان نظریهٔ بسته‌ای، صفات هیچ دارنده‌ای ندارند - Loux, 2006: 93- (95).

بر اساس نقدی دیگر، نظریهٔ بسته‌ای، نظریه‌ای است که می‌خواهد اشیاء جزئی را تقلیل دهد به گرده‌ای از ویژگی‌ها، این تقلیل دادن، استلزاماتی را پیش روی آن می‌گذارد؛ مثلاً ویژگی‌هایی که شیء X دارد و قرار است به آن‌ها تقلیل داده شود، نباید خودشان شیء X را پیش فرض بگیرند؛ زیرا در این صورت، تقلیل دادن کار موفق‌تری نیست. به عبارت دیگر، تقلیل دادن شیء X به ویژگی‌هایی که خود X را پیش فرض می‌گیرند، مستلزم دور خواهد بود. ویژگی‌هایی که قرار است، مقوم X باشند، نباید خود X را پیش فرض بگیرند. از این رو، برخی قائلان این نظریه، ویژگی‌ها را به دو گروه محض F_{68}^1 و غیرمحض F_{69}^2

تغییر می‌کند، از حیث عددی متفاوت است با شیئی که پدید می‌آید. خلاصه آنکه تفاوت در صفات به تفاوت در اشیاء می‌انجامد و در نتیجه امکان تغییر منتفی است (Loux, 2006: 93).

از جمله اشکالات دیگری که علیه نظریهٔ بسته‌ای ارائه شده، این است که نظریهٔ یادشده به این نتیجه می‌انجامد که همهٔ ویژگی‌های یک شیء برای آن ضروری باشد. چراکه مطابق این نظریه، یک شیء متعارف چیزی جز ترکیب همهٔ ویژگی‌های آن شیء نیست و از آنجاکه هر جزء برای کل ضروری است، همهٔ ویژگی‌ها نیز برای شیء مورد نظر ضروری خواهد بود (Loux, 2006: 93).

از دیگر نقدهای اصلی به این نظریه آن است که نمی‌توان تبیین قانع‌کننده‌ای از ساختار گفتمانی موضوع -محمولی ارائه کرد. هر صفتی نیازمند یک موضوع است. در واقع هنگام طرح ادعایی موضوع -محمولی صفتی را به اشیاء استناد می‌دهیم، اما

صورت‌گرایی ابن‌سینا هستند؛ چرا که به تقریب می‌توان گفت در ماده-صورت‌گرایی، صورت، آن ویژگی‌ای است که مقوم شیء است. بر این اساس، آن دو حیثیت در حکم صورت هستند و دیگر ماده‌اولی در کار نخواهد بود؛ حال آنکه استدلال قوه و فعل بنا داشت به نفع اثبات ماده‌اولی باشد و طبیعتاً بدون وجود ماده‌اولی، نظریه ماده-صورت‌گرایانه سینوی تثبیت نخواهد شد. پس برهان قوه و فعل در نهایت این را نشان می‌دهد که شیء مورد نظر دارای دو ویژگی قوه و فعل است، که با فرض نظریه بسته‌ای، هر دو ویژگی مقوم شیء هستند، پس جایی برای ماده‌اولی ابن‌سینا باقی نمی‌ماند. البته می‌توان از چارچوب نظریه استاندارد بسته‌ای خارج شد و این دیدگاه را مطرح کرد که شیء مورد نظر، ترکیبی است و مقومات آن عبارتند از یک یا چند شیء مادی و گروهی از ویژگی‌ها، از جمله دو ویژگی بالفعل چوب بودن و بالقوه

تقسیم می‌کنند. آنان تکون شیء را دو مرحله‌ای می‌دانند. ابتدا یک هسته FV⁺ متولد می‌شود که متشکل از ویژگی‌های محض است (که این‌ها ویژگی‌های ذاتی شیء نیز قلمداد می‌شوند) و در مرحله بعد، ویژگی غیرمحض (غیرذاتی) به شیء ملحق می‌شوند؛ یعنی دو بسته داریم: هسته و پیرامون و این همانی شیء در طول زمان و جهان‌های ممکن به واسطه هسته حفظ می‌شود. Loux, 2006: 103- (104).

به هر حال، این نظریه با اشکالات متعددی روبه‌روست که پرداخت بیشتر به آن، در مجال این پژوهش نیست. اکنون به این پرسش می‌پردازیم که در فرض پذیرش نظریه بسته‌ای، دو حیثیت یا دو ویژگی «بالفعل چوب بودن» و «بالقوه خاکستر بودن» چه شأنی دارند؟ مطابق نظریه بسته‌ای، هر دو ویژگی یادشده مقوم شیئی هستند و از این‌رو، به تعبیری می‌توان گفت هر دو شبیه صورت در نظریه ماده-

چارچوب نظریهٔ بسته‌ای، هر دو ویژگیِ فعلیت و قوه به‌مثابه صورت برای شیء خواهد بود، اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نظریهٔ بسته‌ای، خود مورد انتقادات فراوانی قرار گرفته است. شاید حامیان برهان قوه و فعل بگویند به دلیل همین اشکالات، باید از چارچوب نظریهٔ بسته‌ای دست برداشت، اما نکتهٔ مهم این است که این اشکالات مفروضاتی دارد که بعضاً مورد پذیرش ابن سینا نیست.

برای مثال، به یاد داریم که یک اشکال اصلی که علیه نظریهٔ بسته‌ای مطرح شد، آن بود که ویژگی‌ها نمی‌توانند تنها مقومات شیء باشند، به دلیل آنکه در این صورت، امکان تمایز عددی میان اشیایی که ویژگی‌های یکسانی دارند، میسر نیست. پیش‌فرض اشکالات، پذیرش رئالیسم دربارهٔ ویژگی‌هاست.

لازم به توضیح است، یک پرسش همواره مهم فلسفه این است که آیا غیر از اجزاء جزئی متعارف ما موجوداتی به نام ویژگی‌ها داریم؟ ویژگی‌ها به ازای

خاکستر بودن. بر این اساس، دو ویژگیِ یادشده در حکم صورت شیء خواهند بود و آن اشیاء مادی در حکم قوه، اما روشن است که این تصویر، به‌هیچ‌وجه هیولای مدنظر مشائین نیست.

حامیان نظریهٔ بسته‌ای برای رهایی از این اشکال، اصلاحی را در نظریه اعمال کرده‌اند، و آن اینکه شیء را بسته‌ای از برخی ویژگی‌ها (محض) و نه همهٔ ویژگی‌های شیء مورد نظر قلمداد کرده‌اند. به این ترتیب، فقط آن ویژگی‌هایی (محض) که درون بسته قرار می‌گیرند، برای آن شیء ضروری خواهند شد. حال چنانچه این نسخهٔ اصلاح‌شدهٔ نظریهٔ بسته‌ای را بپذیریم، باز هم برهان قوه و فعل از اثبات مادهٔ اولی ناتوان خواهد بود؛ زیرا هر یک از دو ویژگی فعلیت و قوه چنانچه درون بسته قرار داشته باشند، ویژگی مقوم و در نتیجه به‌مثابه صورت خواهند بود، ولی اگر خارج از بسته باشند، این شأن را نیز ندارند و در هر حالت، جایی برای مادهٔ اولی باقی نمی‌ماند.

تاکنون به اجمال بیان شد که در

تحلیل به اشیاء مادی نیستند ولی کلی هم نیستند و جزئی هستند؛ یعنی چنین نیست که شیء قرمز واحد بالعدد داشته باشیم، بلکه به ازای هر شیء قرمزی، یک تروپ قرمزی داریم که متعلق به خود آن شیء است پس ویژگی‌ها متعدد هستند و وحدت عددی ندارند. نزد این گروه، محال است چیزی به لحاظ عددی متمایز، صفت عدداً واحدی داشته باشد، یعنی هیچ دو جزئی در صفتی واحد مشترک نیستند؛ پس صفات ذاتاً جزئی هستند و فقط می‌توانند به یک جزئی انضمامی تعلق داشته باشند. البته آنان تأکید دارند، باید میان مشابهت دقیق آن‌ها و این همانی صفات تمایز قائل شد. به تعداد اشیاء قرمز، قرمزی داریم، حال اگر بپرسیم چرا شباهت وجود دارد، آن را امر اولیه^۴ می‌گویند یعنی دلیل برای توضیح آن وجود ندارد^۵- Loux, 2006: 20. (75).

محمول‌ها قرار می‌گیرند، یعنی محمول به نحوی بر آن دلالت می‌کند. در پاسخ به پرسش اولیه، رئالیست‌ها^۱ می‌گویند: بله ویژگی‌ها وجود دارند و قابل تبدیل به اشیاء جزئی هم نیستند. البته رئالیست‌ها دو گروه هستند. رئالیسم افلاطونی که معتقد است ویژگی‌ها در زمان و مکان نیستند. بر این اساس کلیات ضروری و خارج از روابط زمانی و مکانی هستند و ارتباط علی با اشیاء ندارند. گروه دوم، معتقدین به رئالیسم ارسطویی هستند که به نظر آنان ویژگی‌ها در زمان و مکان وجود دارند و همان جایی هستند که اشیاء آن‌ها را مصداق می‌بخشند و کلیات بدون مصداق نداریم. نکته آنکه هر دیدگاهی که رئالیستی نباشد به آن نام‌گرایی^۲ می‌گویند؛ نزدیک‌ترین نسخه^۳ نومیالیسم به رئالیست، تروپیسیم^۳ یا قول به صفات جزئی است. تروپیسیت‌ها معتقدند ویژگی‌ها وجود دارند و قابل

1) Jackson, F. (1977). "Statements About Universals", *Mind* 86 (343):427-429.

1. Realist.
2. Nominalism.
3. Tropism.
4. Primitive.

۵ برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

خودش است و محال است عرضی که در یک جوهر است در جوهر دیگری هم باشد و نیز اینکه انتقال عرض از جوهری به جوهر دیگر محال است (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۲۸-۳۸).

دوم: در بحث نحوهٔ وجود کلی طبیعی در خارج، آنجا که نسبت کلی طبیعی به افرادش نسبت پدران به فرزندان می‌داند. مطابق نظر ابن سینا، طبیعت در ضمن وجود انواع یا به عین وجود آن‌ها موجود می‌شود. از آنجا که هیچ حیوان مطلق یا جسم مطلق در خارج وجود ندارد، این مطلب بدان معناست که وقتی طبیعت نوعیه در خارج موجود می‌شود، شخص است. در واقع طبیعت نوعیه هنگامی که در خارج موجود می‌شود، به صورت اشخاص است و این بدان معناست که کلی طبیعی واحد بالعدد در خارج

به هر حال، پیش فرض اشکالات، پذیرش رئالیسم دربارهٔ ویژگی‌هاست ولی بنابر تروپیسیم (نظریهٔ جزئی بودن ویژگی‌ها)، نظریهٔ بسته‌ای، از چنین اشکالی مصون خواهد بود. حال، شواهدی متفاوت وجود دارد مبنی بر اینکه ابن سینا، دیدگاه رئالیسم افلاطونی یا ارسطویی را نمی‌پذیرد و قائل به نظریهٔ تروپیسیم در باب ویژگی‌هاست. در چند بحث، دیدگاه ایشان مستلزم نفی رئالیسم است و به تروپیسیم نزدیک است:

اول: در بحث اعراض، احکام مترتب بر اعراض شیء مانند تروپ شیء است. همان‌گونه که هر شیء تروپ ویژهٔ خود را دارد و انتقال تروپی از شیئی به شیء دیگر محال است. از جمله احکام اعراض نزد شیخ‌الرئیس آن است که هر عرضی مختص جوهر

4) Campbell, K. (1981), "The Metaphysics of Abstracts Particulars", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 1, pp. 142-154.

2) Armstrong, D. (1989), "Universals as Attributes", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, Vo. 1, pp. 155-179.

3) Lewis, D. (1983), "New Work for a Theory of Universals", in Kim and Sosa (eds.) [1999], *Metaphysics: An Anthology*, pp. 209-232.

وجود ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۴ ج، ج ۱: ۸-۹).

سوم: ابن سینا وحدت عددی صورت را نمی‌پذیرد. به‌طور مثال او در مواضع مختلف نشان می‌دهد که نحوه وجود صورت نوعیه در موجودات دارای نفس، مانند نحوه حضور کلی طبیعی در خارج است. هر بدن، صورت خود را دارد، به نحو جزئی، اما نه به نحو مشخص. به عبارت دیگر، نسبت نفس به صورت نیز می‌تواند نسبت پدران به پسران باشد. به عبارتی، صورت نوعیه در خارج، متعدد و جزئی است نه مشترک و به نحو واحد بالعدد. البته ابن سینا در الهیات شفاء به تعدد عددی صور صراحتاً اشاره می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف: ۲۰۵؛ ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۷-۱۰۸).

واضح است، مجموع این مواضع به‌نوعی نفی رئالیسم و پذیرش تروپیسیم از سوی ابن سیناست و اشکالات یادشده بر نظریه بسته‌ای از منظر ابن سینا قابل طرح نیست.

حاصل آنکه تحت نظریه بسته‌ای استاندارد و نسخه‌های اصلاح‌شده آن، نیز تمسک به اشکالات گوناگون بر نظریه بسته‌ای، برهان قوه و فعل از اثبات ماده اولی ناتوان است.

اما همان‌طور که در ابتدای بحث نیز اشاره شد، می‌توان اتصاف چوب «الف» به دو حیثیت و ویژگی بالفعل چوب بودن و بالقوه خاکستر بودن را در چارچوب نظریه زیرنهاد نیز تفسیر کرد.

نظریه زیرنهاد F۷۱: مطابق نظریه زیرنهاد، اشیاء جزئی مرکب هستند از صفات و نهاد عریان F۷۲. جزئی انضمامی، مرکبی است که مقوم آن صفات گوناگون همراه یک زیرنهاد (حامل یا موضوع صفات) می‌باشد. زیرنهاد عریان به‌عنوان حامل اصلی صفات، خود، فاقد هرگونه صفت ذاتی است. زیرنهاد مقومی برای صفات است، اما خود شامل هیچ صفتی نیست. پس بر اساس این دیدگاه، یک شیء جزئی، متشکل از ویژگی‌های گوناگون

1.Substratum theory.

2.Bare substratum.

نمی‌تواند متقوم به هیچ ویژگی‌ای باشد. به دلیل آنکه در این نظریه، اسناد هیچ صفتی به شیء ضرورت ندارد، برخی مانند لاکس آن‌ها را ضد ذات‌گرا (Fv۳ می‌دانند^۲: Loux, 2006: 104-105).

بر این نظریه نقدهای متعددی وارد است از جمله اینکه برخی بر این باورند نظریهٔ زیرنهاد، تناقض درونی دارد؛ زیرا مطابق این نظریه، زیرنهاد هیچ ویژگی ضروری ندارد، اما باز در خود همین نظریه، یک‌سری ویژگی‌های ضروری برای زیرنهاد مطرح می‌شود، مثل حامل صفات بودن یا عامل تمایز بودن. پس طبق نظریهٔ زیرنهاد، باید چیزهایی باشند که صفت ضروری ندارد ولی اتفاقاً خود نظریه، ما را مجبور می‌کند، بپذیریم که صفت ضروری دارد (Sellars, 1963: 282-283). به نظر ناقدان، تلاش‌ها برای رفع این

است، به اضافهٔ یک زیرنهاد یا موضوع بنیادی که هویتی مستقل از ویژگی‌های همراه دارد؛ یعنی یک زیرنهاد عریان Fv۲. این جزئی عریان، مصداق بخش حقیقی ویژگی‌هاست. زیرنهاد ملاک این‌همانی و تمایز میان اشیاء (در طول زمان و در جهان‌های ممکن) است ولی این‌همانی و تمایز میان زیرنهادها، امری اولیه و تبیین‌ناپذیر است. پس مطابق این نظریه، جزئی‌ها دو نوع مقوم دارند؛ صفات و جزئیات عریان. جزئی انضمامی، مرکبی است که مقوم آن صفات گوناگون همراه یک زیرنهاد (حامل یا موضوع صفات) است. حامیان زیرنهاد معتقدند، وجود زیرنهاد عریان به‌عنوان مقوم اشیاء انضمامی، موجب تمایز عددی اشیاء می‌شود. زیرنهادها که حامل حقیقی صفات هستند باید هویت و ذاتی مستقل از صفات داشته باشد؛ یعنی هویت زیرنهاد

O'Leary-Hawthorne, J. & J. A. Cover (1998), "A World of Universals", in Rea (ed.) [2008], *Metaphysics*, vo. 4, pp. 82-94

1. Antiessentialists.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر رجوع کنید به:

aa rnnn C.B. (1980) uuubsnnrre subsnnrdddddll nn Raa (dd.) [2008], *Metaphysics*, vo. 4, pp. 74-81.

وجود هیچ ویژگی برای شیء ضروری و قوام بخش نیست، ویژگی بالقوه بودن و بالفعل بودن نیز چنین شأنی را نخواهند داشت و در جایگاه صورت نیز قرار نمی گیرند.

هر چند به عنوان یک راه حل ممکن است زیرنهاد عریان به عنوان ماده اولی فرض شود و از این منظر آن را قابل پذیرش بدانیم، اما به یاد آوریم که مطابق نظریه زیرنهاد، زیرنهاد عریان، خود فاقد هرگونه صفت و ویژگی است. حال آنکه مطابق نظر ابن سینا، ماده اولی دارای ویژگی بالقوگی است فلذا روشن است که این تصویر نیز، به هیچ وجه هیولای مدنظر مشائین نخواهد بود.

پس برهان قوه و فعل، در چارچوب نظریه زیرنهاد نیز کار نخواهد کرد. طرح این برهان در ذیل نظریه زیرنهاد، نسبت به طرح آن در ذیل نظریه بسته ای با مشکلات بیشتری روبه روست؛ چراکه ویژگی بالقوه بودن تحت این نظریه نه می تواند ماده مورد ادعای ابن سینا را اثبات کند و نه اینکه

تناقض در نهایت به این نتیجه می رسد که زیرنهادها قابلیت حل مسائل فلسفی ای را که هدف اصلی طرح این نظریه بود، ندارند. به علاوه مطابق این نظریه، هویت های مادی، بدون صفات ذاتی هستند، اما به نظر می رسد تمامی اشیاء، صفاتی دارند که ذاتی و ضروری آن هاست (Loux, 2006: 104-107).

با توصیف فوق، چنانچه بخواهیم این نظریه را برای تبیین اشیاء مادی بپذیریم، باز هم برهان قوه و فعل در ذیل آن موفق به اثبات ماده و صورت نخواهد بود؛ زیرا هر یک از دو ویژگی فعلیت و قوه، فاقد ویژگی مقوم بودن هستند و در نتیجه به مثابه صورت نخواهند بود. به دیگر سخن، برهان قوه و فعل تحت نظریه زیرنهاد، نسبت به نظریه بسته ای، با مشکل بیشتری مواجه است؛ چراکه مطابق تفسیر استاندارد از نظریه بسته ای، ویژگی بالقوه و بالفعل بودن به دلیل قوام بخشی حداقل می توانند در حکم صورت فرض شوند، اما از آنجا که مطابق دیدگاه زیرنهاد،

در این مقاله در طی استدلالی نشان داده-ایم، این برهان از عهده ادعایش یعنی اثبات وجود هیولی و نیز حل مسأله تغییر حل و فصل بر نمی آید؛ یعنی فرض وجود هیولی نمی تواند پاسخ مناسبی به مسأله فصل و وصل به دست دهد. ما برای حل مسأله فصل و وصل، دوراه حل ارائه کرده ایم؛ راه حل اول مبتنی است بر دیدگاه سه بعدگرایی درباره تغییر و راه-حل دوم که نیاز به فرض وجود هیولی ندارد، مبتنی است بر دیدگاه چهاربعدگرایی.

۲. برهان اثبات ماده اولی، برهان قوه و فعل است. در این مقاله نشان داده ایم که بر اساس این برهان نیز امکان اثبات ماده اولی وجود ندارد. ادعای برهان آن است که از اثبات ویژگی قوه به اثبات وجود جوهر ماده اولی می رسد، اما: الف) اتصاف این ویژگی را می توان در چارچوب نظریه بسته ای نیز تبیین کرد، بدون اینکه به سراغ ماده-صورت گرایه رفت. هر چند برهان قوه و فعل حتی در چارچوب این نظریه نیز دچار مشکل است. ویژگی بالقوه بودن،

حتی در جایگاه صورت و مقوم شیء باشد.

کوتاه سخن اینکه نقد و بررسی برهان قوه و فعل در نهایت نشان می دهد که در هر شیء مادی دو حیثیت فعلیت و قوه وجود دارند، و این دو نیز از هم مجزا هستند. ولی این مقدار به هیچ وجه برای اثبات ماده اولی کافی نیست و با آن نمی توان یک تقریر ماده-صورت گرایانه درباره ساختار اجسام مادی ارائه داد.

نتیجه گیری

ابن سینا دو برهان «فصل و وصل» و «قوه و فعل» را بر اثبات وجود ماده اولی اقامه کرده است. در این مقاله نشان داده ایم که بر براهین اثبات وجود ماده اشکالاتی وارد است.

۱. ادعای برهان فصل و وصل آن است که تغییر فصل و وصل ممکن نیست، مگر اینکه مؤلفه هیولی که حامل فصل و وصل است، موجود باشد. این مؤلفه جزء ثابت در تغییر است و تأمین کننده این-همانی در طول دگرگونی و تغییر است.

پس تحت نظریه بسته‌ای استاندارد و حتی نسخه‌های اصلاح‌شده آن، نیز تمسک به اشکالات گوناگون بر نظریه بسته‌ای، برهان قوه و فعل از اثبات ماده اولی ناتوان است. د) برهان قوه و فعل حتی در چارچوب نظریه زیرنهاد نیز کار نخواهد کرد. طرح این برهان در ذیل نظریه زیرنهاد، نسبت به طرح آن ذیل نظریه بسته‌ای با مشکلات بیشتری روبه‌روست؛ زیرا ویژگی بالقوه بودن تحت این نظریه نه می‌تواند ماده مورد ادعای ابن سینا را اثبات کند و نه حتی در جایگاه صورت و مقوم شیء باشد.

حاصل آنکه دو برهان اصلی اثبات وجود ماده اولی نمی‌تواند ماده اولی مدنظر ابن سینا را اثبات کنند.

در کنار ویژگی بالفعل بودن با فرض نظریه بسته‌ای دو ویژگی و دو مقوم شیء هستند که می‌توانند در حکم صورت تلقی شوند. بر این اساس دیگر جایی برای اثبات ماده باقی نمی‌ماند؛ حال آنکه قرار بود این برهان، استدلالی به نفع اثبات وجود ماده باشد. ب) با وجود اصلاحاتی در نظریه استاندارد بسته‌ای نیز ماده اولی یا هیولای مورد نظر ابن سینا به اثبات نخواهد نیست. ج) همچنین با تمسک به اشکالات متعدد وارد بر نظریه بسته‌ای هم نمی‌توان به نفع ماده صورت‌گرایی بهره برد، زیرا اشکالات مفروضاتی دارد که بعضاً مورد پذیرش ابن سینا نیست. از جمله مفروضات پذیرش اشکال، قائل بودن به رئالیسم ویژگی‌هاست؛ حال آنکه بنا به شواهد متعدد، ابن سینا در مسئله ویژگی‌ها قائل به ترویسیسم است.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسنده، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه/رساله نبوده است.

منابع

- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۷). کشف
 المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. محقق
 و تعلیقه، حسن حسن‌زاده آملی. قم:
 موسسه النشر الاسلامی.
- سبزواری، ملاهادی. (۱۳۷۹). شرح
 المنظومه. محقق مسعود طالبی. تهران:
 نشر ناب.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین. (۱۳۷۵).
 حکمه الاشراق؛ مجموعه مصنفات شیخ
 اشراق جلد ۲. مصحح هانری کرین.
 تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و
 مطالعات فرهنگی.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۳).
 رسائل الشجره الالهیه فی علوم الحقائق
 الربانیه. مصحح، نجفقلی حبیبی. تهران:
 موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه.
- شیرازی، قطب‌الدین. (۱۳۸۳). شرح
 حکمه الاشراق. مصححان: عبدالله
 نورانی و مهدی محقق. تهران: انجمن
 آثار و مفاخر فرهنگی.
- فیاض لاهیجی. (۱۳۸۳). گوهر مراد.
 تهران: نشر سایه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۰۴ الف).
 الشفاء - الالهیات. به تصحیح سعید زائد
 - الاب قناتی. قم: مرعشی نجفی.
- _____ (۱۴۰۴ ب).
 التعليقات. قم: مکتبه الاعلام اسلامی.
- _____ (۱۴۰۴ ج). الشفاء -
 الطبيعیات. به تحقیق سعید زائد. قم:
 مرعشی نجفی.
- _____ (۱۴۰۵). الشفاء -
 المنطق. قم: مرعشی نجفی.
- _____ (۱۳۶۳). المبدأ و
 المعاد. به اهتمام عبدالله نورانی. تهران:
 مؤسسه مطالعات اسلامی.
- _____ (۱۳۷۵). الاشارات و
 التنبیها. قم: نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۷۹). النجاه من
 الغرق فی بحر الضلالت. تصحیح
 محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه
 تهران.
- _____ (۱۹۸۹). الحدود.
 قاهره: الهیئه المصریه العامه للكتاب.
- حسن‌زاده، حسن. (۱۳۷۹). هزار و یک
 کلمه. قم: بوستان کتاب.

